



فصلنامه علمی زبان و ادبیات فارسی

سال اول، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۷

www.qpjournal.ir

بررسی معانی واژه‌ی «باز» بر پایه‌ی محور هم‌نشینی در تاریخ بلعمی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۷

دکتر ابراهیم استاجی^۱

ریحانه صادقی^۲

چکیده

هدف از پژوهش حاضر بررسی و نقش مؤثر پیشوند «باز» در تاریخ بلعمی به عنوان یکی از ذخایر گران‌بهای نثر کهن فارسی دری است تا با توجه به آن، بارهای مختلف معنایی هر واژه درون نظام معنایی و در رابطه با محور هم‌نشینی کلمات بر روی زنجیره‌ی گفتار مشخص شود و ابهام معنایی جملات رفع گردد. تنوع به‌کارگیری پیشوند «باز» در تاریخ بلعمی افعالی تازه با معانی جدید به‌وجود آورده‌است. در تاریخ بلعمی، «باز» در حالت اسم یا مصدر، صفت، قید، حرف اضافه و پیشوند فعل مرکب کاربرد دارد. این واژه، در مقام پیشوندی فعل مرکب به دو صورت نمود پیدا می‌کند؛ یکی با تغییر در معنای اصلی فعل و دیگری بدون تغییر در معنای آن. مهم‌تر آن‌که کاربرد یک فعل پیشوندی یکسان در جملات گوناگون باعث تنوع معنا و کاربردهای مختلف آن گردیده که نشان می‌دهد، هدف بلعمی بیان دقیق معنای فعل در متن جمله بوده‌است. در این مقاله با استفاده از روش تحلیل و توصیف داده‌ها به معنای تازه‌ای از پیشوند «باز» در ترکیب با کلمات دست خواهیم یافت.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بلعمی، پیشوند «باز»، هم‌نشینی، معنی، دستور تاریخی.

^۱. استادیار دانشگاه حکیم سبزواری. ebrahimestaji@yahoo.com

^۲. دانشجوی دکتری دانشگاه حکیم سبزواری. roohafza90@yahoo.com



مقدمه

پیشوندهای فعلی در تغییر معنی افعال نقش اساسی داشته‌اند، به خصوص که در گذشته کاربرد این ادات مورد توجه و اعتنای نویسندگان بوده‌است. پیشوندهایی مانند: فرا، فراز، باز، فرو، بر، اندر و غیره گاه فعل را مؤکد می‌کرده و گاه در وجهی فعل تأثیر می‌بخشیده یا آن که معنی مستقلی به فعل می‌داده‌است.

تاریخ بلعمی که در آغاز رشد و تکامل زبان فارسی دری به قلم توانای وزیر دانشمند عهد سامانیان، محمد بن عبداللّه بن محمد مشهور به ابوالفضل بلعمی (ف. ۳۲۹ق)، تدوین شده‌است، یکی از شاهکارهای مهم نثر دری در این عصر به شمار می‌رود.

مقوله‌ی فعل و نحوه‌ی کاربرد صرفی و نحوی آن نکته‌ی بارز و قابل توجهی است که در انتقال معانی و مفاهیم محتوای متن مؤثر خواهد بود. از سویی می‌دانیم که از اختصاصات سبکی عهد سامانی و به خصوص تاریخ بلعمی که نمونه‌ی اعلا‌ی نثر فارسی این دوره است (بهار، ۲/۱۳۴۹: ۵) تکرار و کاربرد فراوان افعال در متن است. در این دوره آوردن افعال پیشوندی معمول بوده‌است. بسامد بالای پیشوند «باز» به عنوان یکی از پیشوندهای قدیم، در تاریخ بلعمی و ترکیب آن با افعال مختلف، موجب تنوع معنایی کلمات و جملات دارای این پیشوند شده‌است و گاه تازگی این ترکیبات به گونه‌ای است که در فرهنگ‌ها نیز بدان اشاره نشده‌است و تنها در محور افقی زنجیره‌ی گفتار می‌توان به معانی آن‌ها دست یافت.

در این پژوهش با مطالعه و فیش‌برداری جملات مورد نظر درون متن، به شماری از فعل‌های دارای پیشوند «باز» با معانی تازه مواجه شدیم. سپس با طبقه‌بندی افعال به انبوهی از داده‌ها دست‌یافتیم که با توجه به رعایت حجم پژوهش، ناگزیر شدیم به ذکر نمونه‌ای از شواهد درون‌متنی برای هر کدام از افعال روی‌آوریم و موارد دیگر را تنها به ذکر شماره‌ی صفحه استناد دهیم. لازم به تذکر است که نسخه اساس این تحقیق، تاریخ بلعمی به تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمدپروین گنابادی است که انتشارات زوار آن را در سال ۱۳۸۵ منتشر کرده‌است.

هدف از این پژوهش، آن است که از سویی معنا و جایگاه واژه‌ی «باز» در یک متن تاریخی کهن شناخته شود و از دیگر سو، ابهام معنایی برخی ترکیبات و یا جملات تاریخ بلعمی و متون مشابه دیگر که دارای این خصوصیت است، تبیین گردد.

بیان مسأله

نگاه معناشناختی به متن و تحلیل معنایی واژگان آن، موجب تفهیم بهتر و بیش‌تر آن می‌شود. دست‌یابی به دقایق معنا و مقصود اصلی گوینده، آن هم به طور خاص در تاریخ بلعمی، ما را به این نکته راه می‌نماید که بلعمی با این پیشوند، کلمات و افعال زیادی ساخته‌است. در این مقاله در پی آنیم تا بدانیم «باز» در ترکیب با جملات و



هم‌نشینی با واژه‌های مختلف، چه معانی تازه‌ای به جمله بخشیده‌است؟ آیا «باز» جز در مقام «پیشوندی افعال» در نقش‌های دیگر دستوری نیز کاربرد داشته‌است؟

پیشینه‌ی تحقیق

اگر چه درباره‌ی پیشوند «باز» از منظر دستور تاریخی تحقیقات و پژوهش‌های فراوان صورت گرفته‌است و با وجود کوشش‌های سودمند محققان و استادانی چون دهخدا (۱۳۷۷)؛ معین (۱۳۵۳)؛ خانلری (۱۳۸۲)؛ برومند سعید (۱۳۸۰)؛ خطیب‌رهبر (۱۳۶۷)، ذیل واژه‌ی «باز» اطلاعات سودمندی پیش روی ماست، با این همه هنوز اثر جامع و مستقلی به ویژه بر محور کتاب تاریخ بلعمی به نگارش در نیامده‌است؛ هرچند نمونه‌هایی از این کتاب به عنوان شاهد مثال در کتب و پژوهش‌های مختلف دستوری آمده‌است. آن‌چه وزیر زاده (۱۳۹۳) در کتاب تحلیل گروه‌های نحوی در تاریخ بلعمی انجام داده‌است، اشاره‌ای است کلی به جنبه‌های مختلف دستور در تاریخ بلعمی؛ ضمن آن‌که به جنبه‌ای از کاربرد «باز» در این کتاب مختصر اشاره‌ای کرده‌است. در مقاله‌ی «بررسی ویژگی‌های فعل در ترجمه‌ی تفسیر طبری» (نجاریان، حیدری، ۱۳۹۱) پژوهندگان به بررسی افعال پیشوندی در تاریخ طبری به طور مختصر اشاره کرده‌اند و به مقایسه‌ی کاربرد آن‌ها در نثر معیار امروز پرداخته‌اند. یوسفیان گیلوان (۱۳۹۰: ۵۹-۵۴) در پایان‌نامه‌ی «بررسی ساخت فعل در تاریخ بلعمی» به بررسی ساختمان، ماده، جهت و... در قالب نمودارها و جداول به تحلیل و توصیف پرداخته‌است. در بخش‌هایی از این نوشتار، با توجه به افعال پیشوندی به معانی و کاربرد و جایگاه آن در تاریخ بلعمی اشاره نموده که این اشارات مختصر است. دلفانی در فصل دوم پایان‌نامه‌ی «ترکیب و اشتقاق در تاریخ بلعمی» که شامل سه بخش است به بررسی پیشوندهای فعلی می‌پردازد. در بخش اول این فصل، به کارکرد «باز» به عنوان پیشوند غیر فعلی و در بخش دوم، آن را در گروه پیشوندهای فعلی قرار می‌دهد (دلفانی ۱۳۹۰: ۴۰-۴۲).

پیشینه‌ی پیشوند «باز»

«باز» از گذشته تا کنون در متون ادب فارسی کاربرد داشته است. «باز» در پهلوی «پاچ» و هزوارش آن «لهوعل» است. این پیشوند معنی اسمی دارد که ضد «فراز» به معنی «بسته» است. در قدیم غالباً پیشوند بوده‌است و دو معنی به فعل می‌بخشیده، یکی معنی تکرار و دیگر معنی ایضاح و روشن کردن معنی؛ چون: باز گفتن، باز آوردن، باز پرسیدن، باز نمودن (بهار، ۱۳۴۹ ج ۱: ۳۴۱). پیشوندهای فارسی دری - که در واقع قیدند - در زبان شعر پیش از فعل و پس از آن با فاصله و بی‌فاصله به کار می‌روند. معنی اصلی پیشوند «اباز، باز، وا» بر تکرار عمل دلالت می‌کند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۵۴ و ۲۵۲). ویژگی سبک سامانی آوردن افعال با پیشوند قدیم است، مانند «فرا، فراز، باز،



فرو، بر، اندر، همی، او، ها و غیره» (بهار، ۱۳۴۹/ ج ۲: ۵۸). اما تاریخ سیستان پیشوند «باز» را سوای ترکیب با فعل در چند معنی دیگر به کار برده: یکی به جای: «پس» و «چون» در آغاز جمله‌ها و دیگر به جای «واو عطف» (بهار، ۱۳۴۹ ج ۱: ۳۴۲). پیشوند «باز» در فارسی میانه به صورت «اباز» مفهوم تکرار را می‌رساند و گاهی نیز به معنی مقابل به کار می‌رود (خانلری، ۱۳۸۲ ج ۳: ۴۳).

کاربرد پیشوند «باز» در تاریخ بلعمی متنوع و با بسامد بالایی است. گاه در مقام پیشوند، معنای فعل را تغییر می‌دهد و گاه در معنای اصلی آن تأثیری ندارد. گاه در نقش دستوری قید تکرار و گاه اسم و یا در نقش حرف اضافه نمودار می‌شود. این مقاله با طبقه‌بندی این پیشوند در حالات گوناگون به بررسی معانی فعل در محور هم‌نشینی واژه‌ها در متن کتاب بلعمی اختصاص دارد.

بار معنایی هر واژه در نظام زبانی که با توانش زبانی ارتباط می‌یابد، گسترش می‌یابد و مرتبا در ارتباط با عناصر دیگر، مفاهیم و معانی متعدد و گوناگونی ارایه می‌نماید. در حقیقت این قابلیت ارایه‌ی مفاهیم مختلف، به خود واژه به تنهایی مربوط نمی‌شود بلکه از رابطه‌ی هم‌نشینی آن با عناصر دیگر بر روی زنجیره‌ی گفتار ناشی می‌گردد. رابطه‌ی هم‌نشینی کلمات نه تنها در تحدید و تعیین معنای یک واژه و نقش کاربردی آن دخالت دارد، بلکه در هر ترکیب، اجزای جانشین شونده با آن را تعیین می‌کند (باقری، ۱۳۹۳: ۱۹۹).

«باز» در مقام پیشوند فعلی و در تغییر معنای فعل

در لغت‌نامه ذیل این واژه آمده است: «باز پیشوندی که بر سر افعال می‌آید و همان معنای یا مفاهیم دیگری را به فعل می‌بخشد. گاه نیز زاید به نظر می‌رسد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز) به نظر بهار، بعضی پیشوندها گاهی معنای فعل را تغییر می‌دهد؛ چون فعل «خواستن» که به معنی «طلبیدن» است؛ ولی فعل «بازخواستن» که مصدر مرخم آن را «بازخواست» گوئیم به معنای مؤاخذه‌ی عربی است و معنی دیگر به آن داده‌است و «بازافکندن» به معنی «ترک کردن و مسکوت گذاشتن سخنی یا مطلبی» است (بهار، ۱۳۴۹ ج ۱: ۳۴۱). خانلری معتقد است پیشوند «باز» در نوشته‌های دوران فارسی درسی، بر سر بسیاری از فعل‌ها می‌آمده و به هریک معنی دقیق می‌بخشیده‌است؛ مثل: بازآمدن، بازافتادن، بازخواندن، بازستدن و... (خانلری، ۱۳۸۲ ج ۳: ۳۳۱). «باز» در تاریخ بلعمی، در مقام پیشوندی فعل مرکب به دو صورت نمود پیدا می‌کند؛ یکی با تغییر در معنای اصلی فعل و دیگری بدون تغییر در معنای آن. در ابتدا به بررسی افعال پیشوندی با معنای خاص می‌پردازیم.



بازکردن

این ترکیب در معانی مختلف عزل کردن، چیدن، گستردن، ویران کردن، درهم کوبیدن کاربرد داشته‌است. خلع کردن (خانلری، ۱۳۸۲ ج ۲: ۱۲۴). کسی را از شغل او عزل کردن، برکنار کردن، خلع (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). در تاریخ بلعمی با توجه به محور افقی جملات، ترکیب (بازکردن) در معانی مختلف کاربرد دارد. یکی از این معانی، خلع کردن و از کار برکنار کردن است. مثلاً: چون شاپور بمردها هم‌رمز به ملک بنشست کارداران پدر را باز نکرد و هر کسی را همان کار که پدرش داده بود، بداد (تاریخ بلعمی، ص ۶۲۸). در جایی دیگر این گونه آمده‌است: «هر آن ملک از ملوک عجم که به ملک بنشست این عمرو را از ملک باز نکردند» (همان، ۶۳۹).
گستردن، منبسط کردن، پهن کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). «تو امشب بسترم باز کن و خیکی پر می‌کن و به بسترم بنه» (تاریخ بلعمی، ص ۳۸۳).

ستردن. مثل ریش باز کردن، ناخن باز کردن (خانلری، ۱۳۸۲ ج ۲: ۱۲۴). بازکردن موی، بریدن و چیدن آن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). در نمونه‌های زیر به معنای انسلاخ و پوست باز کردن آمده‌است: «خدای تعالی آن پوست از ایشان باز کرد چون به کرانه‌ی انگشتان رسید بماند» (تاریخ بلعمی، ص ۵۳). همچنین: «خویشتن را از نام بیرون کرد چون پوستی که از کسی باز کنی و ابلیس را متابع شد.» (همان، ص ۳۵۵).
چیدن. در شواهد زیر ترکیب «بازکردن» با توجه به محور افقی جملات معنای تازه‌ی «چیدن» بدان بخشیده‌است. مثلاً: «آن سرهنگ از آن غوره خوشه‌ای باز کرد و بر پشت اسب همی خورد.» (همان، ص ۷۴۵). «سه سال قحط برافتاد... و هیچ میوه از درخت باز نکردند و از گرسنگی همی مردند.» (۲۸۱).

ویران کردن. در نمونه‌ی زیر در معنای «ویران کردن [بنا]، کوبیدن آن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز) به کار رفته‌است. «پس هود علیه السلام با ایشان عتاب کرد و ایدون گفت: اَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ گفتا: به هر جای به پای همی کنید و علامتی و خانه‌ای و باز نپسندید و باز کنید، و باز دیگر بار بنا کنید [چنان که بازی کنند].» (تاریخ بلعمی، ص ۱۰۵).

پاسخ‌دادن. «جواب باز کردن» ترکیب جدیدی است در معنای پاسخ‌دادن که بلعمی به کار برده‌است. «هر ملکی که نامه نوشتی به ملک عجم او بر خواندی و جواب باز کردی و جواب هم او نوشتی.» (همان، ص ۷۶۳).

ترکیب «باز» با «داشتن» در دو ساختار

یکی از پربسامدترین افعال پیشوندی در تاریخ بلعمی این نمونه است که آن را در دو بخش طبقه‌بندی نموده‌ایم: یکی به همان ساختاری است که در عنوان مذکور است، یعنی «باز+داشتن». بدان صورت، پیشوند «باز» در ترکیب



با «داشتن» معانی گوناگونی چون حبس کردن و اسارت، ممانعت نمودن، نگه داشتن، متوقف کردن، قطع کردن، دفع کردن، پرهیزدادن از طعام دارد. در بخش دوم در مواردی است که در ترکیب با (دست) معانی تازه‌ی دیگری به جملات بخشیده است.

ساختار «باز+ داشتن» حبس کردن، بندی کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). این ترکیب در این معنا امروزه نیز کاربرد دارد. «مرا از بهر آن تهمت به زندان بازداشت...مرا به چه گناه بازداشتند.» (همان، ص ۲۰۱).

تاج از سر وی برگرفتند و او را به زندان بازداشتند (همان، ص ۶۷۳)؛ همچنین است در صفحات ۱۱۴، ۱۳۲، ۳۲۴، ۴۳۳، ۳۵۶، ۴۳۷ و....

منع نمودن، ممانعت، دریغ/داشتن، مضایقه کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). این ترکیب گاه با حرف اضافه‌ی «از» و گاه بی آن در تاریخ بلعمی در معنای منع کردن و محروم کردن کاربرد دارد. مثلا: «شما حق از من بازداشتید و میراث من به کسی دیگر دادید.» (تاریخ بلعمی، ص ۶۵۰). همچنین است: «نسل ازیشان بازداشتی.» (همان، ص ۸۰۱). همچنین است در صفحات ۸۰۹، ۲۸۷، ۷۲۸، ۴۲۲، ۳۹۶ و....

محفوظ/داشتن، بازداشتن بدی/از کسی (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). مثلا: «تن بدی فرمایند است الا که خدای رحمت کند و بازدارد.» (تاریخ بلعمی، ص ۲۰۸).

دفع کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). مثال: «به دین موسی بگریوید تا خدای تعالی سپاه موسی را از شما بازدارد.» تاریخ بلعمی، ص ۳۵۹. در جایی دیگر این گونه آمده است: «دمش را مگیرید که مگس را از خویشتن بدان بازدارد.» (همان، ص ۴۱۶) همچنین است در صفحات ۲۲۹، ۳۳۶، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۲۹ و....

نگه/داشتن، نگهبانی (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). مثال: «من ایشان را نگاه نتوانم داشتن تا مرا ساز نبود و نیروی آن نبود ایشان را چون بازدارم.» (تاریخ بلعمی، ص ۶۷۷). همچنین در جایی دیگر این گونه آمده است: «[یعقوب] هر ده پسر را بفرستاد و آن پسر که برادر یوسف بود به یادگار بازداشت.» (همان، ص ۲۱۰) در صفحات ۲۱۵، ۳۸۰، ۳۵۲، ۷۷۵، ۲۱۰ نیز به همین معنی آمده است.

پرهیزدادن، از طعام بازداشتن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). مثل: «نباید که او خویشتن را چیزی [خاصه] بدارد و خلق را از آن بازدارد، چنان که ایدون گوید فلان طعام مخورید تا من خورم.» (تاریخ بلعمی، ص ۲۴۴).

بِقاکردن، برگرداندن. «بازداشتن» با حرف اضافه‌ی «به»، ترکیب تازه‌ای است که در فرهنگ‌های در دسترس بدان اشاره نشده است. مانند: «شراب‌دار را ملک گرمی کند و هم بدان کار خویش بازدارد.» (تاریخ بلعمی، ص ۲۰۱).

ساختار «اسم»+ «باز»+ «داشتن»



این کلمه در ترکیب با اسم (دست)، فعل مرکب پیشوندی می‌سازد و کنایه از دست کشیدن، ترک گفتن، رها کردن از دین (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز) و آزاد کردن (بهار، ۱۳۴۹ ج ۱: ۳۲۳) است. در تاریخ بلعی هم «دست بازداشتن» با توجه به محور هم‌نشینی جملات در معانی مختلفی چون آزاد کردن (در برابر زندانی بودن) و رها کردن (به خود رها کردن به طوری که آزادی در عمل داشته باشد، یله کردن)، ترک کردن، سپردن، باقی گذاشتن، ارتداد نیز آمده است.

آزاد کردن. مانند: «زندانیان را دست بازداشت.» (تاریخ بلعی، ص ۸۱۵). همچنین است در این عبارت: «بخت نصر بیامد مرا از زندان پدران شما بیرون آورد و مرا دست بازداشت» (همان، ص ۴۵۸) همچنین است در صفحات ۶۹۳، ۴۵۱ و ...

رها کردن، یله کردن در عبارات زیر «دست بازداشتن» با توجه به محور افقی جمله در معنای آزادی در عمل و رهایی در کنش است. «بهرام بر رعیت داد بگسترد و ایشان را به خویشتن دست بازداشت تا هر چه می‌خواستند می‌کردند و هیچ کس را از رعیت کار لازم نکرد.» (همان، ص ۶۵۴). مثال دیگر: «موسی را دست همی بازداری و نکشی... موسی و بنی اسرائیل را همی نکشی و دست بازداری تا ایشان فساد کنند.» (همان، ص ۲۸۷) همچنین است در صفحات ۶۲۲، ۶۵۴، ۶۸۹ و ...

ترک کردن و رها کردن. گاه این فعل مرکب پیشوندی با حرف اضافه‌ی «از» و گاه بدون آن به کار رفته است. در این صورت معنای «ترک کردن و رها کردن» از آن دریافت می‌شود. مثلا: «یوسف زنا از بهر خدای دست بازداشت... پس زلیخا دست از وی بازداشت.» (همان، ص ۱۹۴). شاهد مثال دیگر: «من کفر دست بازداشتم.» (همان، ص ۲۰۰) در صفحات ۲۱۶، ۲۵۵، ۲۵۱، ۲۵۸، ۴۰، ۲۷۵، ۶۷۳، ۶۸۵، ۶۸۶، و ... نیز به همین معنی آمده است.

ارتداد. مثلا در این عبارت: «از دین من دست بازداشت و مرتد شد.» (همان، ص ۳۳۴). در این جمله نیز به همین معنی آمده است: «خلق را به بت پرستی خواند که بت پرستند و دین یوسف دست بازدارند.» (همان، ص ۲۴۹).

یاد و ذکر نکردن. «هر حدیثی که آن نیکوتر آیت و اندرو آیات قرآن بیشتر است محمد بن جریر اندر این کتاب آن را دست بازداشته است و یاد نکرده است (۴۱۲). (آن را دست بازداشته: از آن دست بازداشته)

باقی گذاشتن مثلا در این عبارت: «پادشاهی کردن [نام نیک از پس خویش دست بازداشتن است و حدیث نیکو، نه نعمات خوردن.» (همان، ص ۷۲۰).



سپردن در ساختاری دیگر با حرف اضافه‌ی «به» (دست باز داشتن به کسی) در معنای «سپردن» کاربرد دارد. مثلاً: «پیشینگان رفتند و جهان به ما دست بازداشتند.» (همان، ص ۲۴۳). مثال دیگر: «یک هفته او را به من دست بازدار.» (همان، ص ۱۸۷) همچنین است در صفحات ۷۰۰، ۶۴۲، ۷۲۱، ۶۹۰ و

باز خواندن

این ترکیب در معانی مختلفی چون نسبت دادن، منصرف کردن و دعوت کردن، آمده است؛ در این جا به برخی از مهم‌ترین معانی آن اشاره می‌کنیم.

نسبت دادن. مثلاً: «و از این دیه‌ها سدوم بزرگ‌تر بود و این دیه‌ها به وی بازخواندی.» (تاریخ بلعمی، ص ۱۴۸) در این جمله نیز به همین معنی آمده است: «آفریدون از همه‌ی فرزندان او را دوستر داشتی ولایت او را بدو بازخواندی ایران شهر.» (همان، ص ۱۰۲) همچنین است در صفحات ۶۱۱، ۱۰۴، ۶۹۵ و

منصرف کردن. «بنی اسرائیل را از موسی بازخواند.» (همان، ص ۲۸۷). همچنین در این جمله: «هر که از بنی اسرائیل بگذشتی فرعون خود به زبان خویش از دین موسی بازخواندی و به خویشتن خواندی.» (همان، ص ۲۸۶). دعوت کردن فراخواندن، صدا کردن، صلاح زدن. مثلاً: «یوشع... از پس بنی اسرائیل شد و ایشان را بازخواند و ایشان بازگشتند.» (همان، ص ۳۵۷). در این جمله نیز به همین معنی آمده است: «آن‌گاه منوچهر بشنید و ازو خشنود شد و او را بازخواند و از پس چند سال طهماسب باز نزد پدر آمد.» (همان، ص ۳۶۵) در صفحات ۷۵۱، ۷۹۷، ۷۰۲ نیز به همین معنی آمده است.

باز گرفتن

بلعمی این ترکیب را در معانی گروگان نگه‌داشتن، قطع کردن، صیانت، فطام، به کار گرفته است و در پیوند با اسم معنای جدیدی چون توقف کردن پیدا کرده است. گروگان نگه داشتن.

این مگر یوسف است که گروگان بازگرفت (همان، ص ۲۱۱).

گروهی ایدون گویند که برادر شمعون بازگرفت (همان، ص ۲۱۱).

نگه داشتن

پدر او را سوی خویش بازگرفته است و با ما نفرستاد (همان ص ۲۱۱).

اسبان را همی جدا کرد تا بهری به سبیل دهد و بهری به سوی خویشتن بازگیرد (همان، ص ۴۱۶)؛ نیز ر.ک

صص: ۲۱۴، ۲۱۵.



قطع کردن باران، بریدن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز).

یا رب باران از آسمان بازگیر (همان، ص ۳۶۹). پس آب از آسمان بازگرفت (همان، ص ۹۵).

دریغ داشتن، مضایقه کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). مثال: او از طعام دادن و احسان سست نشد و از آن صدقه که همی داد بازنگرفت (همان، ص ۶۶۳). همچنین: شما نصیحت از من بازمگیرید (همان، ص ۶۶۵). توقف کردن، ایستادن. مانند: سلیمان چون این سخن بشنود، گام بازگرفت. همه سپاه با ایستادند (همان، ص ۴۱۳).

حفظ کردن خود از گناه، صیانت، کف نفس. مثال: به بنی اسرائیل اندر زنی بود به لابه خویشان را از کس بازنگرفتی و اندر بنی اسرائیل معروف به بلائگی. پس قارون او را بخواند (همان، ص ۳۳۹). بازگرفتن از شیر، فطام (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). مثال: چون دوساله شد حلیمه او را از شیر بازگرفت (تاریخ بلعمی، ص ۷۳۹).

بازخواستن

«باز» در ترکیب با «خواستن» نیز معانی مختلفی چون مطالبه کردن، استرداد؛ بازگرفتن، پس گرفتن آمده است؛ ولی در پیوند با اسم «کین» به معنی «انتقام گرفتن و تلافی کردن» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). مطالبه کردن، استرداد. مثال: خراج نباید خواستن از ایشان... و آن گاه که باز خواهند چندان ستانند که ایشان تباه نشوند (تاریخ بلعمی، ص ۲۴۴). همچنین است: بر روم غلبه کردی، آن چوب چلیپا به دست تو افتاد از تو بازخواست، بازفرستادی (همان، ص ۸۱۵).

بازگرفتن، پس گرفتن. مثال: گفت مرا ازین هیچ به کار نیاید و همه بازخواست و داغ سبیل بر نهاد (همان، ص ۴۱۶). همچنین: عصا بازده که آن را خداوند است و بود که آید و از من باز خواهد و من بدهم (همان، ص ۲۶۳). انتقام گرفتن و تلافی کردن. مثال: کیخسرو چون باز پادشاهی آمد و کین سیاوخش بازخواست، توبه کرد (همان، ص ۴۳۴). مثال دیگر: هر که کین پدر بازخواهد، حرام زاده بود (همان، ص ۸۱۵).

بازجستن

این ترکیب در معنای پژوهیدن، تحقیق کردن، واری کردن، تفتیش کردن و بازجویی آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز).

پژوهیدن، تحقیق کردن، واری کردن. مثال: معاویه مردی... فرستاد و حال بازجست. [کعب الاحبار] گفت: راست است (همان، ص ۱۱۸).



پرسیدن. در معنای پرسیدن نیز در تاریخ بلعمی با توجه به محور هم‌نشینی دریافت می‌شود. مانند: پس خدای عزوجل نام‌های این همه از آدم بازجست و پرسید (همان، ص ۴۹).

بازکشیدن

این ترکیب در لغت‌نامه به معنای گستردن، پهن کردن مذکور است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). در مثال نخست نیز بلعمی در ترجمه‌ی واژه‌ی «دحی» که معنای گستردن و بسط است، آورده‌است. پس گفت: «بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا» پس زمین را بازکشید زیر آسمان اندر (تاریخ بلعمی، ص ۲۵). و فرش‌ها او فرمود کردن که بر زمین بازکشند (همان، ص ۸۷).

بازنمودن

بیان کردن، توضیح دادن، اطلاع دادن، نشان دادن، گزارش دادن، خیردادن. معانی (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). بلعمی در جملات زیر آن را به دو معنا به کار برده است. اطلاع دادن. مانند: حدیث آن دیوار را از خضر بازخواست، خضر موسی را آن بازنمود (تاریخ بلعمی، ص ۳۳۱). آشکارکردن، عرضه نمودن. مثال: داود را احوال بازنمود که پدرم امشب به کشتن تو خواهد آمدن (همان، ص ۳۸۲). همچنین است: خدای عزوجل بازنمود که فضل نه به عبادت گیرند [که به علم گیرند] (همان، ص ۴۹). برای شواهد بیشتر میتوان به صفحات ۲، ۲۰۳، ۷۰۲، ۷۷۳ رجوع کرد.

بازدانستن

تمییز کردن، تشخیص دادن، فرق گذاشتن میان دو چیز؛ دانستن، فهمیدن، دریافتن؛ تحقیق کردن، پژوهش کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز).

تمییز کردن، تشخیص دادن، بازشناختن: فرق گذاشتن میان دو چیز. مثال: اگر که یاقوت از انگشت بازندان بدان که این به نادانی کرد (تاریخ بلعمی، ص ۲۵۵). همچنین در جای دیگر، باز پس از فعل به کار رفته‌است که نادر است: ندانیم باز که تواند گرفتن یا نه (همان، ص ۶۹۹).

فهمیدن، دریافتن. مانند: پس از آن مدتی آن شخص بیامد و خبر بازدانست و با معاویه بگفت احوال را تمامت (همان، ص ۱۱۸). مثال دیگر: ایشان هر چه بشنیدند همه بنوشتند و چون همه بازدانستند، یک‌دیگر گفتند ما این ملک ببینیم (همان، ص ۴۳۸).

باز پس‌شدن / گشتن

پس رفتن، به‌عقب رفتن، بازگشتن؛ به‌دنبال رفتن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز).



به‌دنبال‌رفتن، تعقیب‌کردن. مثال: بچه چون صالح را بدید با قوم بایستاد... سه بانگ بکرد، پس برفت، و باز پس شدند و اندر نیافتند (تاریخ بلعمی، ص ۱۲۳).

بازگشتن. مثال: بفرمود تا آن درم‌های ایشان به میان گندم پنهان کردند چنان‌که ایشان ندانستند، بازپس‌گشتند و جوال‌ها پر درم و گندم بازبردند (همان، ص ۲۱۲).

بازایستادن

این ترکیب در معانی متوقف بودن، ایستادن، خودداری کردن. بند آمدن، قطع شدن آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). در تاریخ بلعمی به تمامی این معانی اشاره شده است.

متوقف بودن، ایستادن. مثال: سلیمان چون این سخن بشنود، گام بازگرفت. همه سپاه بازایستادند (همان، ص ۴۱۳). خودداری کردن. مثال: ایشان از کشتن بازایستادند (همان، ص ۳۵۹). همچنین است: چند روز از شراب و طعام بازایستاد و خواب را مزه نیافت (همان، ص ۴۲۵).

بندآمدن، قطع شدن. مثال: موسی دعا کرد آب باران باز ایستاد (همان، ص ۲۸۲) همچنین برای مشاهده شواهد بیشتر به صفحات ۶۶۲، ۵۹۶، ۳۵۰، ۱۰۷، ۳، ۶۹۴، ۷۰۲ رجوع شود.

بازگشتن

یکی دیگر از افعال پیشوندی که بسامد بالایی در تاریخ بلعمی دارد از مصدر «بازگشتن» است که دهخدا آن را در معانی گوناگونی چون مراجعت، برگشتن، بازگرداندن، رجعت‌دادن، اعاده‌دادن، اصلاح‌کردن، بدل‌کردن، منصرف-گشتن، تایب و پشیمان‌شدن، همچنین به‌مجاز: منصرف‌شدن از کار یا فکری را ذکر کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز).

مراجعت، برگشتن. در تاریخ بلعمی این معنی بیش‌ترین کاربرد را دارد چنان‌که امروزه نیز استعمال می‌شود:

بینید که بر این بتان چه کنم تا شما بازگردید (همان، ص ۱۲۷). همچنین است: فرعون او را گفت بازگرد تا به کار تو اندر نگرم. موسی بازگشت (همان، ص ۲۷۵) برای مشاهده شواهد بیشتر به صفحات ۳۵۶، ۳۸۸، ۳۵۸، ۴۲۳ رجوع شود.

منصرف‌شدن از کار یا فکری. مثال: من از سخن خویش بازنگردم (همان، ص ۶۹۹). همچنین است: نتوانست از آن شرط‌ها بازگشتن (همان، ص ۲۴۱).

تایب شدن. مانند: بسیار کس از آتش پرستی بازگشتند (همان، ص ۷۴).

در تاریخ بلعمی این فعل با معانی دیگری چون دفع‌کردن، ارتداد از دین و مستجاب‌نشدن دعا نیز کاربرد دارد.



دفع کردن و دور کردن. مانند: ایشان را از خویشتن بازگردانیدند و دور کردند (همان، ص ۳۷۹). همچنین است: من این خانه و بیت المقدس را نصرتی کنم و این دشمنان را از تو بازگردانم (همان، ص ۴۴۶). ارتداد. مانند: معنای ارتداد از دین در عبارات زیر با توجه به زنجیره‌ی گفتار روی محور هم‌نشینی مشخص می‌شود هر که بر دین یوسف بود بازگشت و بت پرستید (همان، ص ۲۴۹). مثال دیگر: یا رب مرا با این مردمان صبر ده و قدم ما را بر این دار تا بازگردند و ما را بر این کافران نصرت ده (همان، ص ۳۸۰). مستجاب نشدن. مانند: یا بلعم این دعای تو دیگرگونه گشت هر چند ما را دعا کنی همی بر ما باز می‌گردد (همان، ص ۳۵۷).

بازشدن

در معنای برگشتن و رجوع کاربرد بیشتری در تاریخ بلعمی دارد. البته علاوه بر آن، معانی دیگری چون دوباره منصوب شدن، باز بر سر کار آمدن و همچنین بر سر چیزی بازشدن: بدان پرداختن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز) نیز از این ترکیب شناخته می‌شود. بلعمی آن را به معنای رفع شدن و برطرف شدن نیز به کار برده است. برگشتن و رجوع. مانند: آدم [آن خانه] بنا کرد و به هندوستان باز شد (همان، ص ۶۱). مثال دیگر: پس رسولان باز شدند و قوم را گفتند (همان، ص ۱۵۴) برای مشاهده شواهد بیشتر می‌توان به صفحات ۴۵۳، ۳۱۵، ۳۰۷، ۴۶۷، ۴۵۴ مراجعه کرد. پرداختن به چیزی. مانند: اکنون به حدیث ملوک عجم بازشویم (همان، ص ۷۴۳). رفع شدن، برطرف شدن. مانند: اگر این عذاب از ما بازشود، بگرویم به تو (همان، ص ۲۸۱).

بازافکندن

«باز» در ترکیب با «افکندن» بسامد کمتری نسبت به دیگر افعال دارد. دهخدا آن را در معنای افکندن، نهادن، هشتن، گذاشتن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز) ذکر کرده است. بهار آن را مسکوت گذاشتن، ترک کردن معنا می‌کند (بهار، ۱۳۴۹/ج ۱: ۳۴۱)؛ اما در تاریخ بلعمی با توجه به محور افقی جملات در معنای دیگری چون منصرف کردن، به تأخیر انداختن کاربرد دارد. منصرف کردن. مانند: [هامان] فرعون را از آن رای بازافکند (همان، ص ۲۸۶). تأخیر انداختن. مانند: قضای خدای کس باز نتواند افکندن (همان، ص ۷۴۳). همچنین است: چه بوده است که تدبیر رفتن همی نسازید؟ گفتندی ما همه ساختیم ولیکن خدای تعالی بازافکند (همان، ص ۲۸۸).

بازماندن



دهخدا این ترکیب را که کاربرد اندکی هم دارد در معنای درماندن، فروماندن، عاجز شدن ذکر کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). معین نیز به معنای واماندن، پس افتادن و به جا ماندن ثبت کرده است (معین، ۱۳۵۳: ذیل باز). درماندن، عاجز شدن. مانند: هر روزی که بر آن بنهادندی که آن شب بروند چیزی پیش آمدی که بازماندندی (همان، ص ۲۸۸).

واماندن، پس افتادن و به‌جاماندن. مانند: او تنها از پس اسب بدوانید پیادگان از او بازماندند (همان، ص ۷۲۰).

باز آمدن

در معنای آمدن، برگشتن و رجعت کردن تحولی در اصل فعل ایجاد نمی‌کند. اما در معنای تازه‌ای چون افاقه (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز) و نیز (فراغت یافتن از عبادت) در جملات زیر دیده می‌شود که معنای اخیر در فرهنگ‌ها مشاهده نشد:

کاربرد «باز» بدون تغییر در معنای اصلی فعل

کاربرد «باز» در تاریخ بلعمی با دقت خاص و برای القای معنای دقیق جمله کاربرد دارد. در این بخش با آن که این پیشوند در معنای اصلی فعل تغییرات خاص نداده است اما در برخی موارد، اعاده و رجوع را نیز در مفهوم جمله می‌رساند. افعالی چون باز آمدن (همان، ص ۳۰۸)، باز آوردن (همان، ص ۴۲۵)، باز گفتن (همان، ص ۴۱)، باز رفتن (همان، ص ۷۹۵)، باز نهادن (همان، ص ۷۴۰)، باز بستن/باز ستاندن (همان، ص ۲۲۵)، باز خریدن (همان، ص ۷۲۳)، باز پرسیدن (همان، ص ۱۹۹)، باز رسانیدن (همان، ص ۷۵۳)، باز پذیرفتن (همان، ص ۳۹۴)، باز فرستادن (همان، ص ۳۹۰)، باز-گشادن (همان، ص ۱۰۱). باز دادن (همان، ص ۲۱۵)، باز بستن (همان، ص ۷۸۰) از این گروهند که به دلیل رعایت اختصار به دو مورد بسنده می‌کنیم:

باز آمدن

هر چند معنای رجوع و آمدن به آن داده است ولی در اصل معنای فعل تغییری صورت نپذیرفته است. چنان که بلعمی در ترجمه‌ی آیه‌ی «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ» آورده: «موسیٰ خشم‌آلود باز آمد» (۳۰۸). گندم به شما بفروشم بدان شرط که دیگر باز آیی (۲۱۱)؛ نیز رک صص: (۱۱۷، ۱۸۰، ۴۲۳، ۲۰۵، ۲۱۱، ۳۲۸ و ...).

باز آوردن: مراجعت، برگرداندن، واپس آوردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). در تاریخ بلعمی هم در معنای آوردن و واپس آوردن آمده است. مانند: بنی اسرائیل را از شام به مصر باز آورد (تاریخ بلعمی، ص ۳۳۴) مثال دیگر: خبر باز آورد



که خاقان ایمن نشسته است (همان، ص ۶۵۴) برای مشاهده شواهد بیشتر در این خصوص به صفحات ۴۲۵، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۷، ۳۳۵ رجوع شود.

«باز» در مقام اسم

در تاریخ بلعمی واژه‌ی «باز» در جایگاه اسم نیز کاربرد دارد که نام پرنده‌ی شکاری است و بلعمی آن را در کنار نام حیوانات شکاری دیگری چون سگ و یوز آورده است. مانند: هر چه باز و یوز و سگ شکار را شایسته بود همه با خود ببرد (همان، ص ۶۵۴).

«باز» در جایگاه وصفی

کلمه‌ی «باز» در معنی «گشوده»، پیشوند نیست؛ زیرا یک کلمه‌ی مستقل و معنی‌دار است و نقش صفت دارد. در این معنی تا امروز بسیار متداول و رایج است و فعل مرکب «بازکردن» جای فعل «گشودن» را گرفته. این کلمه در این جا پیشوند نیست، بلکه صفتی است که با همکرد «کردن» فعل مرکب می‌سازد (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۳۴). «بازپسین» نیز که یک صفت نسبی است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز) به معنی «آخرین» ترکیبی است که «باز» در جزء پیشوندی آن به کار رفته. در تاریخ بلعمی نیز علاوه بر آن که در ترکیب با «کرد» و «شد» و «برد» در معنای مذکور کاربرد دارد، به صورت صفت نسبی هم استفاده شده است.

بازکردن: گشودن. مانند: پیش از آن که چشم بر نهی و باز کنی (همان، ص ۴۰۴). مثال دیگر: جبرئیل دست باز کرد و طپانچه‌ای بر روی فرعون بزد (همان، ص ۲۹۴). همچنین: ماری گشت بزرگ و دهان باز کرد (همان، ص ۲۷۴) در صفحات ۳۶، ۴۵۹، ۴۵۶، ۲۹۶، ۲۸۸، ۳۸۳، ۵۰ نیز می‌توان شواهد دیگری را مشاهده کرد.

باز شدن

گشودن ضد بسته شدن، گشایش یافتن، مفتوح (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل باز). باز شدن آسمان: گشاده شدن آن، صافی شدن، بی ابر شدن. مثال: چون آفتاب فروخوآستی و خشک شدی آن ابر از سر ایشان باز شدی تا دیگر روز چاشتگاه (تاریخ بلعمی، ص ۳۵۰). مثال دیگر: چون عصا بر دریا زد و چون کویی باز شد... (همان، ص ۲۹۱).

باز شدن: شکافتن. مانند: زمین باز شد (همان، ص ۳۵۲).

«باز» در حالت قید

در مقام «قید» تکرار و معاودت را می‌رساند چنان که گویند باز بگو یعنی مکرر بگو و باز چه می‌گوید یعنی دیگر چه می‌گوید. رجعت، معاودت، اعاده، بار دیگر، دوباره، از نو (دهخدا). در تاریخ بلعمی «باز» در ترکیب با «داشته» به صورت قید حالت در جمله‌ی «چندین سال به زندان تو اندر بستم بازداشته» (تاریخ بلعمی، ص ۲۰۶) به کار رفته



است؛ و نیز در عبارت «چون به در کسری آمد یکسال به در او بماند... و گفت سلام بر ملک عزیز... از ملک زاده‌ی ذلیل و خوار و بیچاره و به اومید ملک بر در او یک سال بازمانده» (همان، ص ۷۱۵). همچنین مستقلاً در معنای تکرار و بار دیگر، نیز به فراوانی کاربرد دارد. مانند: باز همه خلق زنده شوند و به جای شمار گرد آیند (همان، ص ۴۰). همچنین است: چون روز شد آفتاب برآمد باز گفت این است خدای من (همان، ص ۱۲۶) با مراجعه به صفحات ۵۸، ۷۷، ۸۹، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۳۳، ۶۸ می‌توان شواهد بیشتری را مشاهده کرد.

همچنین در معنای جریان زمان از گذشته تا حال در ساختار «از+ (قید زمان مثل: آن روز/ وقت) +باز» نیز آمده است. «در این معنی غالباً مبدأ جریان نیز با کلمه‌ی «از» یا گاهی بی آن ذکر می‌شود استعمال این کلمه در این مورد و معنی در ادوار بعد متروک و فراموش شده است» (خانلری، ۱۳۸۲/ج ۳: ۳۳۳). مانند: از آن روز باز ابرهه را اشرم خواندندی (همان، ص ۶۹۹). همچنین: زندان از آن وقت باز پدید آمد (همان، ص ۸۵) برای مشاهده شواهد بیشتر به صفحات ۵، ۳، ۲۹۳، ۲۷۸، ۳۶۸، ۳۷۷، ۷۱۲، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۶۷ رجوع شود.

در این مورد جلال متینی با استناد به سخن ژیلبر لازار آن را از قول او به معنی (با) دانسته است. و مثال آورده که: از پس هفت روز باز غنیمت بسیار به مدینه باز آمد. (یا) باز او صحبت مدارید تو را بازان کار نیست (طبقات ناصری) و گفته که با توجه به شواهد مذکور «باز» مخصوصاً پیش از ضمیرهایی مثل این، آن، او، می‌آید که با مصوت آغاز می‌گردد، گرچه پیش از حرف صامت (باز غنیمت) نیز آمده‌است (متینی، ۱۳۵۵: ۶۱۸)، که البته به نظر می‌رسد، دو مثال مذکور دو مبحث جداگانه است و بهتر است هر کدام در جای خود مورد تحقیق قرار گیرد.

در تاریخ بلعمی علاوه بر آن، در ساختار «از+ (قید زمان مثل: آن روز/ وقت) +باز+ تا» به معنای جریان زمان از مبدأ تا زمان مشخصی هم به کار رفته‌است. مانند: از آن روز باز تا امروز همی ترسیدم (همان، ص ۲۹۵).

نخست بدان که خدای عزوجل مدت هفت هزار سال نهاد از آن روز باز کین جهان تمام شد... تا آن روز کین جهان ویران کند (همان، ص ۱۷). همچنین است: و خانه را اثر پدید نبود و از وقت طوفان نوح باز ناپدید شده بود تا ابراهیم صلوات الرحمن علیه آن را برآورد (همان، ص ۱۰۷)؛ نیز ر.ک: ۳۸۸، ۲۰، ۴۵۸، ۹۶.

«باز» در مقام حرف اضافه

در مورد اضافه بودن «باز» یا قرائت آن در شکل اضافه یا غیر آن اختلاف نظر است. ترکیب «باز + اسم مضاف‌الیه + افعال شد، آمد، رفت» در معنای عودت و بازگشت. «یکی از مواردی که زیاد این لفظ استعمال می‌شده و امروز از میان رفته است ترکیب فوق است چون این مثال‌ها: او را باز هرات فرستادند» (بهار، ۱۳۴۹/ج ۱: ۳۴۲). در موارد متعدد این کلمه به جا و به معنی حرف اضافه‌ی «به» (و نیز به معنی نزد، به سوی...) پیش از اسم و جانشین‌های



آن (ضمیر و صفت و ...) به کار رفته است به طوری که به کلمه‌ی بعد نیز اضافه می‌شده است. معین در فرهنگ فارسی آن را به طور کلی لازم‌الاضافه می‌داند. خانلری می‌نویسد:

بعضی از معاصرین معتقدند این کلمه در این مورد و معنی به کسر آخر باید خوانده شود، من در نسخه‌های قدیم دارای اعراب هیچ جا نشان کسره نیافتم تا مؤید این نظر باشد به عکس در بسیاری از نسخ مشاهده شده است که کلماتی که به همزه آغاز می‌شود، همزه‌ی اول کلمه را حذف کرده‌اند. این کلمه در معنی «به‌سوی، نزد» در اکثر متن‌های این دوره مورد استعمال فراوان دارد و غالباً متضمن معنی تکرار و مراجعت نیز هست. موسی گفت: من باز بنی اسرائیل می‌روم (خانلری، ۱۳۸۲/ج ۳: ۳۲۲).

ذوالنور معتقد است که «باز» به کلمه‌ی بعد اضافه می‌شده است (ذوالنور، ۱۳۸۰: ۱۲۴). ابوالقاسمی در دستور تاریخی زبان فارسی، کاربرد «زی» و «باز» را در فارسی دری به عنوان حرف اضافه می‌داند و می‌نویسد: «باز» شاید به abaz فارسی میانه که قید است و خود بازمانده‌ی apaci اوستایی است، مربوط باشد (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۹۰). خطیبی نیز با ذکر شواهدی معتقد است باید آن را با کسره خواند (ر.ک. خطیبی، ۱۳۸۱: ۲۸-۳۱)؛ اما حمیدیان براین باور است که «باز» همچون دیگر حروف اضافه مثل «با» و «فرا» (هر دو به معنی: به، به‌سوی و غیره) معنای اضافه و کسره را در خود دارد و دیگر نیازی به مکسور خواندن یا نوشتن آن نیست (ر.ک. حمیدیان، ۱۳۸۲: ۵۳-۵۸). وی با استناد به تحقیق صادقی بیان می‌کند که این کلمه در اصل با جزم بوده و بعدها به مرور به کسر «ز» تحول پیدا کرده. به نظر خطیب‌رهبر، نباید این حرف اضافه را به صورت مضاف به کلمه‌ی دیگر خواند (ر.ک. خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۱۹۴). بهار نیز براین باور است که:

عجب است که بعضی از فضلاء معاصر معتقدند که لفظ باز در این مورد باید به کلمه‌ی بعد از خود اضافه شود و به کسره خوانده شود در صورتی که «باز» در هر حال پیشوند همان جمله است و بین او و فعل، اسمی فاصله شده و هیچ وقت پیشوند به فعل یا به اسم اضافه نمی‌شود و هیچ دلیلی در مکسور بودن آن درست نیست (بهار، ۱۳۴۹/ج ۱: پاورقی ۳۴۲).

پژوهندگان، مواردی را در تاریخ بلعمی نسخه‌ی بهار با ضبط به شکل مکسور یافتند که در این صورت با گفته‌ی او مبنی بر عدم پذیرش مکسور بودن این کلمه مطابقت ندارد که شاید بهار بعدها در این باره تجدید نظر نموده باشد. در شاهد مثال: «من او را با شما نفرستم تا... سوگند نخورید که او را باز من آرید (۲۱۲)، و «یوسف برفت و او را به گور کرد و خود باز مصر آمد باز برادران». بقیه‌ی موارد نشانه‌ای نداشت. به هر روی، در معنی «به سوی، نزد» در اکثر متن‌های دوره‌ی فارسی دری استعمال فراوان دارد و غالباً متضمن معنی تکرار و مراجعت نیز هست. به نظر



می‌رسد در تاریخ بلعمی نیز در همان معنای «نزد» و «پیش» باشد؛ مثلاً در جمله‌ی نخست زیر می‌توان آن را قرینه‌ی «پیش» دانست. مانند: اگر نگویید حقه باز من آر و اگر بگوید پیش او بنه (تاریخ بلعمی، ص ۴۰۱). همچنین است: معنی توبه که گوید تبت آنست که گوید رجعت یارب باز تو آدمم.. یارب باز تو آدمم (همان، ص ۳۰۵). مثال دیگر: مگر خدای تعالی این فرزند را باز من آرد (همان، ص ۲۱۷) برای مشاهده شواهد بیشتر به صفحات ۳۴۰، ۱۲۷، ۳۱۳، ۳۲۵ رجوع شود.

باز مترادف «به»

گاه در مقام «حرف اضافه» به معنی «به» (به سوی، دوباره به، بازگشت به) است. خالقی مطلق معتقد است که «در این معنی باید با حرف اضافه (به صورت baz-i) خوانده شود. از این جاست که معنی آن، «دوباره به» است. مثال از شاهنامه:

شما زین گذشته پشیمان شوید به نوی ز سر باز پیمان شوید»

(خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۶۷).

در تاریخ بلعمی آمده است: قباد از دست او رهایی یافت و کار مملکت باز دست خویش گرفت (تاریخ بلعمی، ص ۶۷۲).

خطیب‌رهبر یکی از معانی حرف اضافه‌ی «باز» را مترادف «به» ذکر کرده و شاهد زیر را از تاریخ بلعمی آورده است (خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۱۹۶).

این دوس را به اخبار دوس ثعلبان خواندندی و باز آن اسپ خواندندی که بر آن اسپ جسته بود (همان، ص ۶۹۵).

جدول شماره (۱)

ردیف	ساختارهای مختلف «باز» در تاریخ بلعمی
۱	الف. با ایجاد تغییر معنا در فعل ر.ک. متن پژوهش
	ب. بدون تغییر معنا در فعل بازگفتن (ص ۴۱)، باز آمدن (ص ۳۰۸)، باز آوردن (ص ۴۲۵)، باز رفتن (ص ۷۹۵)، باز نهادن... خواهم که این حدیث پیش من بازگویی تا بشنوم و از تو یاد گیرم (ص ۴۱).



۲	اسم	هر چه باز و یوز و سگ شکار را شایسته بود همه با خود ببرد (ص ۶۵۴).
۳	مصدر	...و وقت بازگشتن باشد دستوری نباشد به بازگشتن (ص ۳۷).
۴	قید	۱. «از+ (قید زمان مثل: آن روز/ وقت) +باز». در معنای جریان زمان از گذشته تا حال
		۲. «از+ (قید زمان مثل: آن روز/ وقت) +باز+ تا». جریان زمان از مبدأ تا زمان مشخص
		۳. با نشانه کسره و در وجه مکانی اگر نگوید، حقه بازِ من آر و اگر بگوید، پیش او بنه (ص ۴۰۱).
		۴. بیان تکرار و استمرار چون روز شد آفتاب برآمد باز گفت این است خدای من (ص ۱۲۶).
۵	صفت نسبی	آن سخن بازپسین بگوی (ص ۲۹۶).
		صفت مطلق الف. در ترکیب با (کردن) به معنای گشودن
		ب. در ترکیب با (شدن) بی‌اِبرشدن
	صفت مطلق	۱. چون آفتاب فروخواستی و خشک شدی آن ابر از سر ایشان باز شدی تا دیگر روز چاشتگاه (ص ۳۵۰).
		۲. زمین باز شد (ص ۳۵۲).
۶	حرف	الف. مترادف «به».
		ب. بازو (معیت) معادل حرف اضافه‌ی «با»
		قباد از دست او رهایی یافت و کار مملکت باز دست خویش گرفت (ص ۶۷۲)
		برو توکل کنم و دل بازوی گردانم تا مرا نگاه دارد (ص ۲۳۴).



نتیجه

با بررسی معانی و نقش پیشوند «باز» در تاریخ بلعمی به عنوان یکی از شاهکارهای نثر دری و یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی، به بارهای مختلف معنایی هر واژه درون نظام معنایی و در رابطه با محور هم‌نشینی کلمات بر روی زنجیره‌ی گفتار مشخص دست یافتیم و معلوم شد که بیش‌تر فعل‌های ساده با پیشوند «باز» معانی خاص و مستقل می‌پذیرند، اما مفهومی که به فعل می‌افزاید همیشه صریح و واحد نیست، بلکه در هر مورد با توجه به محور افقی جملات متفاوت می‌شود. بنابراین، نمی‌توان برای هر ترکیب معنی ثابت و واحدی قایل شد. خلاصه‌ی نتایج این پژوهش چنین است:

۱. «باز» در جایگاه پیشوند فعل به دو صورت نمود دارد؛ اول آن‌که موجب تغییر بنیادین در معنای فعل ساده‌ای که بر سر آن آمده می‌گردد و یا بدون تغییر در معنای اصل فعل است منتها در مورد اخیر معانی تکرار و رجوع و اعاده را در ضمن معنای خود فعل دارد. مهم‌تر آن‌که کاربرد یک فعل پیشوندی یکسان در جملات گوناگون باعث تنوع معنا و کاربردهای مختلف آن گردیده که نشان می‌دهد هدف بلعمی بیان دقیق معنای فعل در متن جمله بوده است. این نکته گویای فضل و مهارت وی است.
۲. «باز» در جایگاه قید تکرار، کاربرد فراوان دارد. همچنین در ترکیب با صفت مفعولی در نقش قید حالت، مثل: «بازداشته» و در ترکیب خاص قید زمان در دو ساختار کاربرد دارد: «از+ (قید زمان مثل: آن روز/ وقت) +باز+ تا» به معنای جریان زمان از مبدأ تا زمان مشخص، و نیز جریان زمان از گذشته تا حال در ساختار «از+ (قید زمان مثل: آن روز/ وقت) +باز».
۳. در جایگاه حرف اضافه، مترادف «به، با» است و پرکاربردترین آن در معنای «به‌سوی، نزد و...» می‌باشد.
۴. در مقام اسم، یک مورد به کار رفته است.



فهرست منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۳) *دستور تاریخی زبان فارسی*، چاپ چهارم، تهران: سمت.
- انوری گیوی، حسن. (۱۳۸۰) *دستور تاریخی فعل*، ج ۱، تهران: قطره.
- باقری، مه‌ری. (۱۳۹۳) *مقدمت زبان‌شناسی*، چاپ هجدهم، تهران: قطره.
- برومند سعید، جواد. (۱۳۸۰) *دگرگونی‌های آوایی واژگان در زبان فارسی*، (دوره‌ی دوجلدی)، ج ۲، چاپ دوم، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- بلعمی، ابوعلی محمد. (۱۳۸۵) *تاریخ بلعمی* (تکمله و ترجمه‌ی تاریخ طبری)، به تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ سوم، تهران: زوار.
- بهار، محمد تقی. (۱۳۴۹) *سبک‌شناسی* (تاریخ تطور نثر فارسی)، دوره‌ی ۳ جلدی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۱) «باز هم "باز" سخنی درباره‌ی حرف اضافه‌ای کهن»، نشر دانش، سال نوزدهم، شماره‌ی ۱، صص ۵۳-۵۸.
- خالقی مطلق، جلال؛ هرن، پاول. (۱۳۹۳) *فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی ترجمه همراه با گواهی‌های فارسی و پهلوی*، چاپ اول، اصفهان: مهرافروز.
- خانلری، پرویز. (۱۳۸۲) *تاریخ زبان فارسی*، ویرایش دوم، تهران: فرهنگ نشر نو.
- خطیب‌رهبر، خلیل. (۱۳۶۷) *کتاب حروف اضافه و ربط*، تهران: سعدی.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۱) «چو باز هس آمد شه سرفراز/ باز هم درباره‌ی حرف اضافه‌ی باز»، نشر دانش، سال نوزدهم، شماره‌ی ۲، صص ۲۸-۳۱.
- دلفانی، نادیه. (۱۳۹۰) *ترکیب و اشتقاق در تاریخ بلعمی*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷) *لغت‌نامه‌ی دهخدا*، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ذوالنور، رحیم. (۱۳۸۰) *رفتارشناسی زبان تاریخی*، ویرایش دوم، تهران: طهوری.
- متینی، جلال. (۱۳۵۵) «باز» یا «باز» در *بازو، ابازو، بازیشان، بازان، بازین*، جستارهای ادبی، شماره‌ی ۴۸، سال دوازدهم، صص ۶۰۷-۶۲۴.



معین، محمد. (۱۳۵۳). *فرهنگ فارسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.

نجاریان، محمدرضا؛ حیدری، احمد. (۱۳۹۱). «بررسی ویژگی‌های فعل در ترجمه‌ی تفسیر طبری». فنون ادبی.

سال چهارم، شماره‌ی ۱، (پیاپی ۶)، بهار و تابستان، صص ۱۱۳-۱۲۸

وزیری‌زاده، محمد باقر. (۱۳۹۳). *تحلیل گروه‌های نحوی تاریخ بلعی*، چاپ اول، کرج: جام گل.

یوسفیان گیلوان، سکینه، (۱۳۹۰) *بررسی ساخت فعل در تاریخ بلعی*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه گیلان.

Study of the word "Baz" based on syntagmatic axis in Bal'ami History

Abstract

Bal'ami History is one of the most precious old resources of Dari Farsi proses. We are researching about the effective role of prefix "Baz" in this masterpiece of Dari Farsi prose and the most important historical resource to highlight the different meanings of each word in semantic system and in relation to the chain of speech and to eradicate the semantic ambiguity of the sentence. Accurate acquaintance of Farsi poetry and prose needs cognition of grammatical topics in the sentence. Using prefix "Baz" in different ways in the sentences have made new verbs with new meanings. In Bal'ami History the "Baz" is used in the form of name, infinitive, adjective, adverb, preposition and prefix of compound verbs. In the form of prefix of compound verbs "Baz" is in two forms, one is changed the meaning of the verb and the other doesn't. More important point is that using the same compound verb made by prefix in different sentences resulted variety of meaning and different usages witch shows that Bal'ami's Goal was to say the precise meaning of the verb in the text of the sentence. This shows the superiority and skill of this artist and literary lover.

Key words: Bal'ami History, Prefix "Baz", syntax, Meaning Historical order